



مقدمه

نظام آموزشی هر کشور یکی از قلمروهای فرهنگ عمومی است که بقای فرهنگی جامعه را از طریق فرایندهای اجتماعی کردن و فرهنگ پذیری تضمین می‌کند. نظام آموزشی، از یک سو عهده‌دار حفظ نظم اجتماعی از طریق درونی کردن ارزش‌های اصلی جامعه در فراگیران، و از سوی دیگر، عهده‌دار پرورش حس خلاقیت و نوآوری در آنان است. تداوم نظم و ایجاد تغییر، دو وظیفه‌ی خطیر فرهنگی است که فرهنگ عمومی جامعه به طور هم‌زمان از نظام آموزشی مطالبه می‌کند. این نظام می‌باید بین ثبات و تغییر، و بین بازآفرینی فرهنگی و بروز تغییرات متناسب با شرایط جامعه، تعادل ایجاد کند که مستلزم برنامه‌ریزی‌های نظام‌مند در عرصه‌ی تعلیم و تربیت، به عنوان یکی از نهادهای اولیه و اصلی فرهنگ عمومی است. اما به دلیل ارتباط نظام‌مند اجزای نظام اجتماعی با یکدیگر، تعلیم و تربیت سازمان یافته و یا آموزش و پرورش، به عنوان یک خرده‌نظام اجتماعی، وقتی می‌تواند کارکردهای خود را به درستی به انجام برساند که خرده‌نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز کارکردهای مورد انتظار را به درستی ایفا کنند.



نظام آموزش رسم و آیین

دکتر شهلا باقری

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم

طرح مسئله

در کشور ما، یک سنت علمی پرفراز و نشیب وجود داشته است که تحت عنوان «حوزه‌های علمیه» از آن نام برده می‌شود و در آن، علوم دینی و سایر علوم، تدریس و تولید می‌شده است. نظام آموزشی جدید در ایران که از سال ۱۳۸۹ ه. ش با تشکیل «وزارت معارف» به تدریج شکل گرفت، نه تنها ادامه‌ی طبیعی و روند تکاملی نظام آموزش و پرورش سنتی ایران نبود، بلکه ادامه‌ی جریانی بود که از سال ۱۳۱۵، با تأسیس مدارس جدید توسط مسیونرهای مسیحی شروع شد و در سال‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی، توسط فارغ‌التحصیلان این مدارس و نیز کسانی که پس از اعزام و تحصیل در خارج به کشور مراجعت کرده بودند، استمرار یافت. این نظام به تدریج بر هویت اسلامی-ایرانی مردم ایران تأثیر گذاشت و آن را تقلیل داد.

این نظام غیردینی که از نظام فرهنگی کشور فرانسه اتخاذ شده بود، انسان را بدون جهت‌گیری خاص اعتقادی و حداکثر برای زندگی مطلوب فردی و اجتماعی تربیت می‌کرد. نظام مأخوذ از فرانسه، بر پرورش نخبگان روشن فکر برای اداره‌ی اجتماع تأکید می‌کند و فاقد اهداف مرحله‌ای است. این نظام با مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، از جمله خداگرایی انسان بر اساس اصل فطرت، و ضرورت توأم ساختن علم با عمل بیگانه است. لذا هیچ‌گونه تشریح مساعی نسبت به لزوم ایجاد و تحکیم اعتقاد اسلامی و تأدب به آداب دینی و اجتماعی اسلامی، متناسب با سن و جنس دانش‌آموزان ندارد. در حالی که نظام آموزش سنتی ایران، حساسیت بسیار زیادی در این زمینه‌ها داشت. به تدریج، با گسترش مدارس جدید در ایران و کاهش برد آموزش و پرورش سنتی، روشن‌فکرانی تربیت شدند که فارغ از حساسیت‌های دینی بودند و زمینه‌ساز پذیرش افکار و اعمال غیردینی در جامعه شدند. زیرا آموزش و پرورش، نه تنها بر دانش‌آموزان، بلکه از طریق آن‌ها بر خانواده‌ها نیز اثر می‌گذارد. اگر چه در هستی‌شناسی نظام آموزشی ما نظام ارزشی عمل‌گرایی (پراگماتیت) آمریکایی، جانشین نخبه‌گرایی فرانسوی شد، اما غیر دینی بودن و نگرش مادی آن تغییری نکرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با حذف برخی از برنامه‌ها و اضافه کردن برنامه‌های جدید، سعی در اصلاح برونداد این

نظام در راستای اهداف اسلامی و متناسب با نیازهای کشور شد، اما توفیق چندانی حاصل نشده زیرا اجزای نظام آموزشی، شامل نظام ارزشی، اهداف، اصول، سطوح، معلم، دانش‌آموز و مدیریت با یکدیگر در تعامل هستند، از هم تأثیر می‌پذیرند و برهم تأثیر می‌گذارند. سرانجام، دلسوزان تعلیم و تربیت به این نتیجه رسیدند که بدون تغییر بنیادی در همه‌ی اجزای نظام آموزشی، به دست آوردن برونداد مناسب از آن ممکن نیست و نظام آموزشی باید دگرگون شود. هم‌اکنون نظام ارزشی ۱۴ میلیون دانش‌آموز و دومیلیون دانشجو در درون چنین نظامی و در تعامل با آن شکل می‌گیرد. با وجود همه‌ی تلاش‌های انجام شده، هنوز هم تحقق اهداف عالی نظام آموزشی، محتاج تلاش، برنامه‌ریزی و مهندسی فرهنگی عالمانه و آگاهانه است و ادامه‌ی این مسیر در پرتو تحولات برنامه‌ریزی شده‌ی ارزش مدار محقق خواهد شد. برای مثال، مقدم بودن ترکیه بر تعلیم در تمام برنامه‌ها و کتب درسی، بازشناسی فرهنگ و تمدن مسلمین، تشخیص وجوه انطباق و افتراق آن با معارف اصیل اسلامی، و... محتاج تلاش‌های مضاعف دیگری در عرصه‌ی نظام آموزش رسمی و غیررسمی خواهد بود.

این توضیح ضروری است که هرچند در «طرح تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش»، اصلاحات صرفاً در زمینه‌ی تغییر تعداد سال‌های دوره‌ی تحصیلی و کم و زیاد کردن چند درس خلاصه نشده و پایه‌گذاری نظام آموزش و پرورش بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی هدف‌گذاری گردیده و در این راستا، هستی‌شناسی، اهداف و اصول متفاوتی را بر آن حاکم کرده است، با این حال در اجرای این طرح، عملاً فقط تغییر نظام آموزش متوسطه (آن‌هم نه به صورت کامل) محقق گشت و هدایت تحصیلی در یک ارتباط منسجم و منظم، از دوره‌ی «اساس و ارکان» تا دوره‌ی «ارشاد»، عملیاتی نشده است.

تعریف مفاهیم

۱. مهندسی فرهنگی

برای تعریف مفهوم مهندسی فرهنگی ابتدا می‌باید واژه‌ی «مهندسی کردن» را تعریف کنیم. اساساً وقتی می‌توان پدیده‌ای را مدیریت کرد که بتوان آن را در قالب نظام (سیستم) مورد شناسایی قرار داد. «نظام واره» (سیستم گونه)، یعنی

«مهندسی فرهنگی»، یعنی طراحی نظام‌های جدید تغییر دهنده‌ی فرهنگ موجود یا ایجاد تغییراتی گسترده در نظام‌های موجود فرهنگ ساز جامعه که بتواند، تحولات و تغییرات تدریجی جامعه را به سمت تحقق اهداف فرهنگی از پیش تعریف شده هدایت کند

مجموعه‌ی عناصری که با هم ارتباط برقرار کرده‌اند تا هدف خاصی را محقق سازند. با چنین تعریفی از نظام، مشخص می‌شود که لازمه‌ی مهندسی کردن، تعیین محدوده‌ها و کمیت پذیر کردن پدیده‌هاست تا با مشخص شدن هندسه‌ی آن، امکان مدیریت آن پدیده‌ها فراهم آید.

هرگاه بتوان نظام موجود را شناسایی کرد، آن‌گاه می‌توان با طراحی مجدد و ایجاد تغییراتی در عناصر و روابط آن‌ها، در نوع نتایج یا سرعت تحقق اهداف آن نظام مداخله کرد. انجام این اقدامات را «مهندسی کردن نظام» می‌گویند. البته قابل تصور است که ذهن بشری، با الهام از نظام‌های موجود در طبیعت و یا با خلاقیت خود، در خلق سیستم‌های جدید اقدام می‌کند.

با این توضیحات می‌توان مفهوم «مهندسی کردن» را به معنی خلق یک نظام جدید یا ایجاد تغییرات گسترده در نظام موجود، به منظور تغییر در نتایج و یا سرعت بخشیدن به تحقق اهداف یک نظام (سیستم)، تلقی کرد. بدین ترتیب می‌توان مدیریت را تدبیر و اداره‌ی نظام‌های موجود دانست و وقتی مدیریت آغاز می‌شود که نظامی ایجاد یا با مهندسی مجدد و با تغییرات وسیعی، بازسازی شود.

با توضیحات بالا می‌توان این تعریف را پذیرفت که: «مهندسی فرهنگی»، یعنی طراحی نظام‌های جدید تغییر دهنده‌ی فرهنگ موجود یا ایجاد تغییراتی گسترده در نظام‌های موجود فرهنگ ساز جامعه که بتواند، تحولات و تغییرات تدریجی جامعه را به سمت تحقق اهداف فرهنگی از پیش تعریف شده هدایت کند [باقری، ۱۳۸۶].

۲. آموزش رسمی و غیررسمی

«آموزش‌های رسمی»، با اهداف و محتوای مشخص و از قبل تدوین شده، آموزش کودکان، نوجوانان و جوانان را به عهده دارند. این آموزش‌ها در قالب فعالیت نهادها و سازمان‌های رسمی آموزشی هم‌چون مدرسه و دانشگاه قابل شناسایی است. در این راستا، وجود کتاب‌های درسی مصوب و برنامه‌های درسی مشخص و از قبل تدوین شده، و نیز وجود معلم و متعلم در فضاهای آموزشی، از جمله مهم‌ترین شاخص‌ها و ملاک‌های شناسایی آموزش رسمی تلقی می‌شود.

«آموزش‌های غیررسمی» بر خلاف آموزش‌های رسمی، الزاماً با کتاب‌های درسی مصوب و سرفصل‌ها و برنامه‌های درسی مشخص و معین همراه نیستند و در این آموزش‌ها، کار انتقال پیام‌های آموزشی و تربیتی، از طریق رسانه‌های ارتباطی و مراکز غیررسمی در امر آموزش به انجام می‌رسد. آموزش غیررسمی در سطح بسیار وسیعی در ایران ارائه می‌شود و از عمده‌ترین آن‌ها می‌توان به برنامه‌ها و فعالیت‌های هنری صدا و سیما جمهوری اسلامی، مساجد کشور، شهرداری‌ها، نهضت سوادآموزی و... اشاره کرد.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دست‌رسی به آموزش در دوره‌های متفاوت تحصیلی، حق مسلم تمامی اقشار جامعه و حتی اقلیت‌های دینی و قومی است و در این امر نباید هیچ‌گونه تبعیضی میان ساکنان مناطق شهری و روستایی، کارگران، زنان، مردان و... وجود داشته باشد.

فرهنگ و تعلیم و تربیت

اساساً تعلیم و تعلم انسان‌ها در بستر و زمینه‌ی فرهنگ قابل بررسی است. هم از آن رو که در فرهنگ‌ها و زمان‌های متفاوت، امر تعلیم و تربیت به صور گوناگونی اعمال می‌شود که این خود به نوعی، مؤثر بودن بستر و زمینه‌ی فرهنگی را بر آموزش و پرورش نشان می‌دهد. و هم از آن رو که دانش و تربیت مقوله‌هایی فرهنگی هستند و هسته‌ی مرکزی فرهنگ با اندیشه و تفکر عجین و قرین گشته است.

مدرسه، دانشگاه، رسانه‌های ارتباط جمعی و... به عنوان متولیان نظام آموزش رسمی و غیررسمی، هدف، عملکرد، شرح وظیفه و روش کار خود را از جامعه و فرهنگ حاکم بر آن

می‌گیرند و نوع تعلیم و تربیتی که جوان دریافت می‌کند، کیفیت آن جامعه را تعیین می‌کند [Hunkins, 1993].

این ارتباط و تأثیرپذیری از چنان قوتی برخوردار است که به عقیده‌ی برخی اندیشمندان، مسائل خارج از مدرسه و مؤسسات اجتماعی آموزش‌گرا، از مسائل درون آن مهم‌تر هستند یا در واقع، این مسائل خارجی، اداره‌کننده و توضیح‌دهنده‌ی مسائل درونی آن هستند. «آموزش و پرورش به خودی خود یک مسئله نیست، بلکه جزء لاینفک مسئله‌ی اجتماع است. در حقیقت، مسئله‌ی اجتماع خود مسئله‌ای اخلاقی است» [لوتان، ۱۳۷۸: ۱۲].

در عین حال باید توجه داشت که نهادهای آموزشی و نوع آموزش نیز اثری خاص بر زندگی اجتماعی یک ملت دارد و حتی در توصیفی مبتنی بر تعاریف و تعابیر سیاسی، این گونه‌نهادها فارغ از اهداف، وظایف و سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی خود نیستند و نهادهای آموزشی، با جامعه و فرهنگ آن ارتباط و تعامل متقابل دارند. بخشی از این ارتباط و تأثیرگذاری نهادهای آموزشی بر فرهنگ، جنبه‌ی انتقال فرهنگی دارد و با فلسفه‌ی اجتماعی در آن جامعه به طور کامل سازگار است. بخشی از تأثیر نهادهای آموزشی نیز در جهت اجتماعی ساختن نسل‌ها، داشتن کارکرد مؤثر اجتماعی، ارزیابی، نقادی، پیشرفت و تکامل زندگی اجتماعی و فرهنگ جامعه است. ارتباط یافتن با دیگران و درک نمادهای یک فرهنگ در اثر آموزش و پرورش امکان‌پذیر می‌شود. دست‌رسی به فرهنگ و تفکر در اطراف آن، بازیابی و نقادی آن و در عین حال، اشاعه و توسعه‌ی این فرهنگ، همگی منوط به آموزش و پرورش است [شکوهِی، ۱۳۶۹]. فرایند تعلیم و تربیت در عین آن که رسالت شناساندن سنن تاریخی، فرهنگی و مذهبی یک جامعه و کمک به حفظ آن‌ها را دارد، رسالت توجه به نیازهای جامعه‌ی متحول و روبه‌تکامل را نیز دارد. حفظ هویت فرهنگی جامعه در مقابل الگوهای مصرفی و تحمیلی که از طریق فرایند جهانی سازی فرهنگی، الگوسازی می‌شود، می‌تواند نقش پالایش‌دهنده و آگاه‌کننده داشته باشد.

الزامات مهندسی فرهنگ در نظام آموزش
موضوع فرهنگ، ماهیتاً امری است فرابخشی که بر همه‌ی

بخش‌ها و لایه‌های جامعه تأثیر می‌گذارد و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. و از جهت امکان‌پذیری مدیریت نیز، امری نسبی است و تغییرات آن اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود. مهندسی فرهنگی در قالبی که تعریف شد، نیازمند طراحی «خط‌مشی فراگیر» است. خط‌مشی فراگیر جنبه‌ی عام و پوشش‌دهنده برای سایر خط‌مشی‌گذاری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد. و نیز نیازمند «خط‌مشی هادی»^۲ و راهنما برای شیوه‌ی خط‌مشی‌گذاری است. لذا:

الزام اول این است که به این سؤال پاسخ داده شود: آیا مسئله‌ی «مهندسی فرهنگی در عرصه‌ی تعلیم و تربیت» باید از موضوع مورد نظر مقام معظم رهبری، به مسئله‌ی همه‌ی مشارکت‌کنندگان در تحولات فرهنگی کشور تبدیل شود یا نه؟ به عبارت دیگر، باید روی پاسخ این سؤال‌ها اندیشید که:

۱- آیا در حال حاضر، موضوع «مهندسی فرهنگی در نظام آموزشی»، بین نخبگان جامعه، نمایندگان مجلس، دولت‌مردان، احزاب و گروه‌های سیاسی، توده‌های مردم، و معلمان و استادان مسئله است؟

۲- این موضوع ایجاب می‌کند که بین کدام یک از این گروه‌ها، موضوع به مسئله تبدیل شود؟

۳- ماهیت موضوع ایجاب می‌کند که تا چه زمانی به صورت مسئله باقی بماند؟ و اگر به صورت مسئله طرح شد، چه آثار و پیامدهای مثبت و منفی را در پی دارد؟

و سؤال پیچیده‌تر و مشکل‌تری که در نهایت می‌توان طرح کرد آن است که: آیا این مسئله از همان بُعدی که برای مقام معظم رهبری مطرح است و موجب هشدار و نگرانی می‌شود، برای دیگران هم مسئله است؟ یا هر یک از اقشار از زوایای متفاوت به موضوع می‌نگرند؟

الزام دوم در مباحث مهندسی فرهنگی نظام آموزش آن است که هم متغیرهای درونی اثرگذار بر نظام آموزش و هم متغیرهای بیرونی مؤثر، شناسایی شوند. لذا در این مرحله، شناخت محیط زیست فرهنگی نظام آموزشی اهمیت خاصی دارد. درست است که نظام آموزشی از رهگذر نظریه‌های غالب (پارادایم) و راهبردهای کلان حاکم بر آن‌ها و یا از رهگذر کارکردهای اجتماعی نظام‌های فرعی این کلان‌نظام و تأثیرات سه‌گانه‌ی سازمان‌ها و نهادها، بر تغییرات درونی فرهنگ جامعه تأثیر می‌گذارد، اما علاوه بر این تأثیر ساختاری که

حاصل نوعی سازمان دهی جامعه است، تک تک افراد جامعه نیز متناسب با موقعیت، نفوذ و ظرفیت خود، در تغییرات فرهنگی جامعه تأثیر می گذارند.

با این حال، همه ی این تأثیرگذاری ها در یک تعامل دوطرفه حادث می شوند. یعنی همان طور که فرد، متأثر از اراده و شخصیت خود، علی رغم فرهنگ غالب در جامعه، تلاش می کند تا اندازه ای که می تواند، اراده ی خود را بر محیط غالب کند، اما بیش از آن خود درگیر و تحت تأثیر فرهنگ جامعه قرار می گیرد، مشابه آن نیز برای همه ی سازمان ها و نظام های اجتماعی صادق است. همواره نظریه پردازان، رهبران و مدیرانی که داعیه ی اصلاح کارایی نظام ها و سازمان های اجتماعی را دارند، متوجه می شوند که در راه تغییر و تحول مؤثر در این نظام ها و سازمان ها با موانعی در فرهنگ عمومی جامعه روبه رو هستند، که تشریح آن نیازمند بحث مستقلی است. امروزه برای شناخت این عرصه ها، تخصص های ویژه ای مانند فرهنگ آموزشی، فرهنگ علمی، فرهنگ توسعه، فرهنگ فناوری و... تعریف شده است. تا این مرحله، بحث از تغییراتی بود که منشأ آن ها تحولات داخلی جامعه و تأثیر آن ها بر فرهنگ عمومی جامعه است. اما گستردگی تأثیرات حاصل از تعامل فرهنگ جامعه با دیگر جوامع، نیازمند سرفصلی مستقل است.

الزام سوم در «مهندسی فرهنگی نظام آموزشی»، تعامل با فرهنگ های دیگر است. در اولین و کلی ترین شکل مسئله، می توان متغیرهای زیر را در این رابطه فهرست کرد:

۱. تغییرات حاصل از ایجاد ارزش ها و هنجارهای جدیدی که ریشه در نوجویی و اعمال اراده ی نسل های جدید دارند و از رهگذر ارتباطات فردی وارد جامعه ی ما می شوند.

۲. تغییرات حاصل از پیشرفت های علمی و فناوری نوین در شیوه ی زندگی که به تبع پیشرفت علمی حاصل می شوند و از رهگذر توسعه ی مدارس و دانشگاه های جدید و فناوری های آموزشی و شیوه های نوین تدریس و یا از طریق مبادله ی نتایج تحقیقات به جامعه ی ما وارد می شوند.

۳. تغییرات حاصل از پویایی اجتهاد و درک دینی متناسب با نیازهای زمان از سوی صاحب نظران و

اسلام شناسان در سطح جهان که در فضای فکری فرهیختگان مطرح می شود.

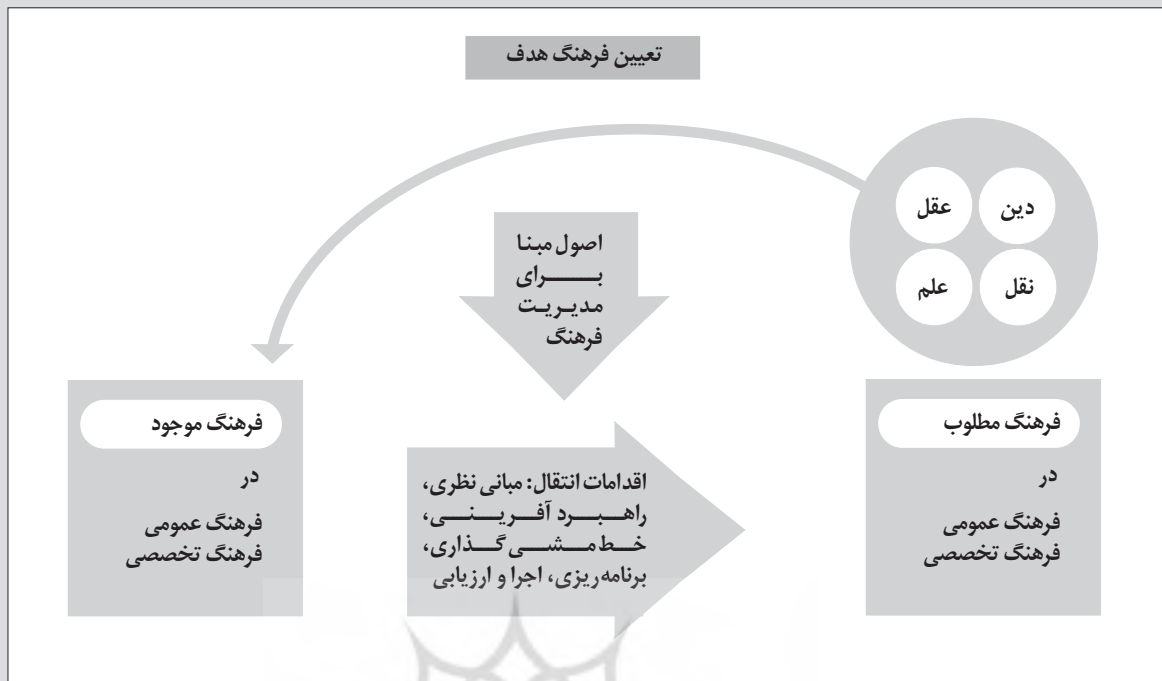
۴. تغییرات حاصل از فعالیت های فرهنگی که با انگیزه های علمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از سوی ایرانیان، در تعامل با عناصر وابسته به فرهنگ های دیگر دنبال می شود.

۵. تغییرات حاصل از تعامل علمی، آموزشی، فنی، اطلاعاتی با بیرون از مرزها که با تأثیر بر کارکرد نظام ها و سازمان ها وارد روابط درونی جامعه می شود و به تحولات فرهنگی می انجامد.

۶. تغییرات حاصل از فعالیت های آگاهانه ی تخریبی برای سست کردن بنیادهای اعتقادی و بی رنگ کردن ارزش های حیاتی جامعه که از آن تحت عنوان «تهاجم فرهنگی» نام می بریم.

البته در دنیای واقعی، تفکیک ها و مرزبندی ها با این دقت امکان پذیر نیست و این ها در تعاملی مجدد با یکدیگر به عواملی تازه تبدیل می شوند. از میان این متغیرها، شاید به واسطه ی تحولات مرتبط با جهانی شدن، شناخت دقیق تر کارکردهای فرهنگی نظام های سیاسی اقتصادی حاکم بر جهان، از اهمیت خاص برخوردار باشد. چرا که شناخت این کارکردها از رهگذر نظام های مدرن علمی و فناوری های آموزشی و اطلاعاتی مستقیماً با فعال ترین و مؤثرترین قشر فرهنگ ساز جامعه، یعنی جوانان تحصیل کرده یا در حال تحصیل ارتباط برقرار می کند و زمینه را برای ورود کامل تر همه ی این متغیرها فراهم می سازد.

الزام چهارم در بحث مهندسی فرهنگی در عرصه ی نظام آموزشی، تعریف اهداف فرهنگی جامعه به طور عام و اهداف فرهنگی نظام آموزشی به طور خاص است. تعریف اهداف فرهنگی برای هر جامعه، یکی از پیچیده ترین فعالیت های علمی بشری است؛ چرا که در موضوعات نظری، معمولاً اختلاف دیدگاه های گسترده ای بین صاحب نظران شروع کننده ی بحث وجود دارد. آن چه می توان در اختصار لازم برای این مقاله، به اجمال بیان داشت، این است که در بحث مهندسی فرهنگی در یک جامعه، به منظور شناسایی ابعاد وجودی «فرهنگ مطلوب»، باید به استناد مراجعی قابل قبول برای اکثریت جامعه ی مورد نظر، نظامی از اعتقادات، باورها،



سیر منطقی تعیین فرهنگ هدف

نمودار ۱

بدیهی است که با حاکم شدن نگرش علمی بر مفهوم فرهنگ و تغییرات آن، این نکته‌ی حائز اهمیت از درون نگرش سیستمی و کل نگر ظاهر می‌شود که همه‌ی نظام‌های تشکیل دهنده‌ی نظام اجتماعی (که نظام آموزشی بخشی از آن است)، داده و ستاده‌ی گسترده‌ای با نظام فرهنگی جامعه دارند و برای طراحی مهندسی فرهنگی جامعه و مهندسی فرهنگی نظام آموزشی، چاره‌ای جز شناخت این داده و ستاده نیست.

بر مبنای تعریف اهداف فرهنگی جامعه، تعریف اهداف فرهنگی نظام آموزشی در امر مهندسی فرهنگ ضرورت می‌یابد. می‌توان گفت، برخی از اصولی که در یک آموزش و پرورش مبتنی بر نظام ارزشی اسلامی امکان حفظ هویت اسلامی ایرانی را فراهم می‌سازد و سطوح، تشکیلات، سازمان و برنامه‌های آموزشی و پرورشی باید بر مبنای آن استوار باشد، عبارت‌اند از:

۱. محور قرار دادن قرآن و سنت معصومین (ع).
۲. بازشناسی فرهنگ و تمدن مسلمین و تشخیص وجوه انطباق و افتراق آن با معارف اصیل اسلامی.
۳. مقدم بودن تزکیه بر تعلیم و منفک نبودن این دو از هم در تمام برنامه‌ها.
۴. تعمیم تربیت دینی در همه‌ی برنامه‌ها و آموزش‌ها بر حسب اقتضا و گنجایش، و سن و جنس و نه فقط تعلیمات دینی.

ارزش‌ها و رفتارهای متناسب با آن را استخراج و به عنوان «فرهنگ مطلوب» عرضه کرد. این منابع در جامعه‌ی امروز ایران به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از:

۱. وحی الهی، سنت پیامبر (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) به عنوان مبنای اصلی
۲. عقل و علم
۳. اعتقادات، ارزش‌ها و رفتارهای تاریخی که تضادی با دین و عقل نداشته باشند.

مجموعه‌ای که از این‌ها استخراج می‌شود، «فرهنگ مطلوب» خواهد بود. به استناد این فرهنگ مطلوب، می‌توان مبانی اعتقادی و فهرستی طولانی از ارزش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی را شناسایی و شاخص‌هایی را تعریف کرد. آن‌گاه این فهرست را با واقعیت‌ها و نیازهای این مقطع از حیات اجتماعی انطباق داده و با کمیّت بخشیدن به شاخص‌ها، فاصله‌های بحرانی و آسیب‌رسانی فرهنگ موجود را شناسایی کرد تا بتوان بر اساس چنین شناختی، اصولی را برای طراحی سیستم‌های جدید مدیریت فرهنگی که همان مهندسی فرهنگی است، پیشنهاد داد. این مسیر منطقی را می‌توان در نمودار ۱ مشاهده کرد.

شاید بتوان انجام این فرایند را که زیر ساخت مهندسی فرهنگی است، به عنوان «مهندسی فرهنگ» جامعه تلقی کرد.



ارتباطات و تعامل‌های نظام‌های فرهنگی آموزشی

نمودار ۲

و به طریق اولی خرده نظام‌های درون نظام آموزشی، به فهرستی از سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و آموزشی می‌رسیم که برای شناخت کارکرد و تعامل فرهنگی نظام آموزشی و سایر نظام‌های درون نظام فرهنگی، باید کارکرد آن‌ها را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم. نمودارهای ۲ و ۳، ارتباطات و تعامل‌های نظام‌ها و خرده نظام‌های فرهنگی آموزشی را نشان می‌دهند.

نتایج حاصل از تعاملات بین نظام‌های مرتبط با نظام فرهنگی و خرده نظام آموزشی، اعم از آموزش رسمی و غیررسمی، با کلان نظام آموزش، باید پاسخ به سؤالات زیر را محقق سازد:

۱. آیا فرایند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری کودکان، نوجوانان و جوانان در سازمان‌ها و نهادهای آموزشی با سیاست‌گذاری‌های فرهنگ عمومی تناسبی دارد؟ میزان این تناسب چه قدر است؟

۲. آیا کارکرد گزینش و تخصیص نظام آموزشی، بین این نظام و سایر نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هماهنگی ایجاد می‌کند؟

۳. سازوکار کنترل اجتماعی در نظام آموزش تا چه حد کارکردی است؟

۴. کارکرد ایجاد ثبات و انسجام اجتماعی نظام آموزش و پرورش از طریق کنار گذاشتن خرده فرهنگ‌ها قابل

۵. توجه به مراحل رشد و بلوغ در برنامه‌ریزی دوره‌ها و مراحل تحصیلی به گونه‌ای که قبل از بلوغ شرعی دختران و پسران، آموزش احکام و پرورش روح تعبد در آن‌ها انجام گرفته باشد.

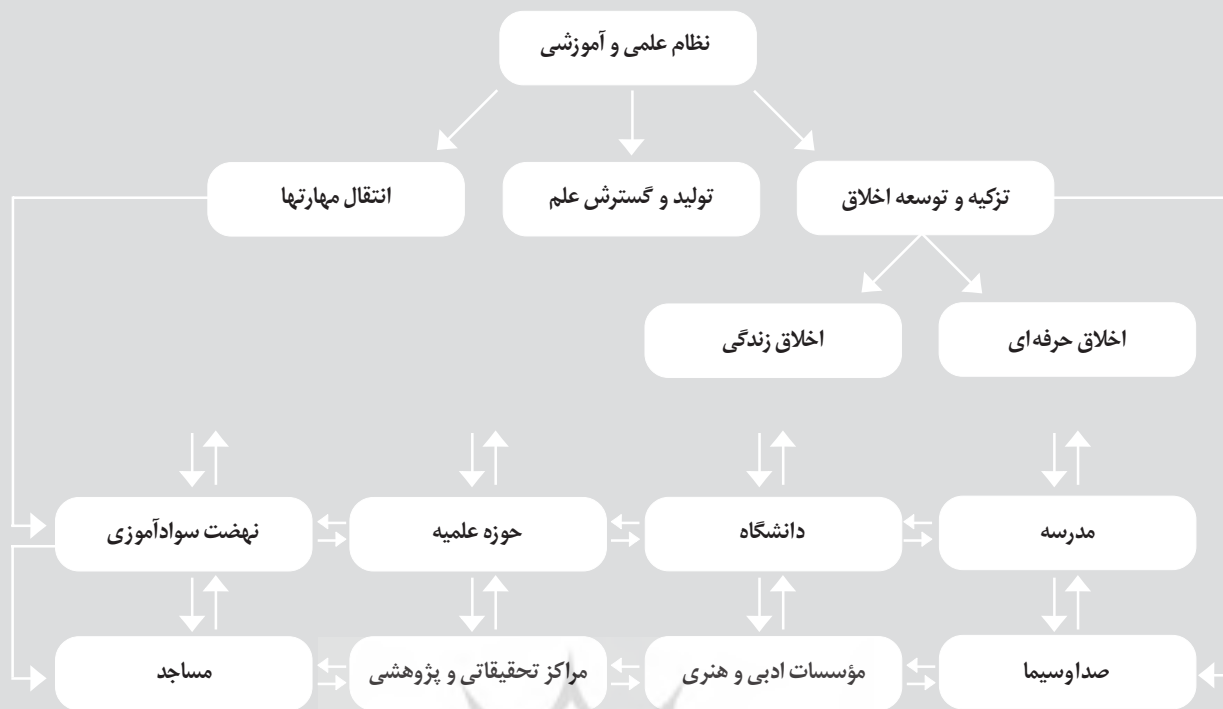
۶. انتخاب معلم و مربی بر اساس صلاحیت اعتقادی و اخلاقی، آمادگی جسمی و روانی، توانایی علمی و علاقه‌ی لازم برای تقبل این وظیفه.

۷. اعتدالی شخصیت معنوی و منزلت اجتماعی و تأمین رفاه معلمان و استادان، متناسب با شئون آن‌ها.

۸. برقراری رابطه‌ی مستمر بین آموزش و پرورش و دانشگاه با حوزه‌های علمی برای استفاده از علم و تجربه و شیوه‌های مثبت تعلیم و تربیت حوزوی.

با توجه به این اصول، مهندسی فرهنگی در عرصه‌ی نظام آموزشی به معنی مهندسی مجدد تمامی نظام‌های درونی تشکیل دهنده‌ی نظام آموزشی است. به ترتیبی که علاوه بر تحقق کارکرد مؤثر هر یک از نظام‌های درونی (اعم از خرده نظام آموزش رسمی و غیررسمی)، از حاصل عملکرد نظام فرهنگی و تعامل خرده نظام‌های آموزشی با نظام آموزشی، تحقق اهداف فرهنگی جامعه، روندی روبه افزایش داشته باشد.

با تجزیه و تحلیل هر یک از کلان نظام‌های درون جامعه



ارتباطات و تعامل‌های خرده‌نظام‌های فرهنگی آموزشی

نمودار ۳

بخش رسمی و بخش غیررسمی از هماهنگی و تناسب پیام‌های فرهنگی برخوردار هستند؟ چه سیاست‌گذاری‌هایی برای انجام این هماهنگی‌ها شده است؟ اقدامات دستگاه‌های آموزش رسمی و غیررسمی در بخش دولتی و خصوصی چه بوده است؟

۱۱. سرنوشت طرح‌های مهم و سرنوشت ساز تغییر بنیادی در نظام آموزش و پرورش و تحول اسلامی در دانشگاه‌ها چگونه رقم خورده است و برنامه‌های آتی برای تحقق عملی این طرح‌ها چیست؟

زیر نویس:

1. Megapolicy
2. Metapolicy

منابع:

۱. باقری، شهلا (۱۳۸۶). «ارائه‌ی مدلی برای مهندسی تغییرات جهت‌گیری‌های دینی در ایران». شورای عالی انقلاب فرهنگی. تهران.
۲. شکوهی، غلامحسین (۱۳۶۹). مبانی و اصول آموزش و پرورش. مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. مشهد.
۳. لوتان، کوی (۱۳۷۸). آموزش و پرورش، فرهنگ‌ها و جوامع. ترجمه‌ی محمد یمنی دوزی سرخابی. دانشگاه شهید بهشتی.
4. Ornstein Allen c and Hunkins francis p. (1993). Curriculum Found-ations, Principles and Issues (second ed). Allyn and Bacon Inc. Boston.

تحصیل است یا از طریق در نظر داشتن و توجه به خرده فرهنگ‌ها؟

۵. انسجام اجتماعی نظام آموزشی از نوع مکانیکی است یا ارگانیکی؟ شرایط عینی جامعه آماده پذیرش انسجام بر مبنای تشابهات یا تمایزات میان انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی است؟
۶. رفتارهای متعلمین به طور عام و رفتارهای نوجوانان و جوانان تحت تعلیم در سازمان‌های آموزشی به طور خاص، عمدتاً درون‌زا هستند یا برون‌زا؟

۷. آیا نظام آموزشی به پرورش رشد شخصی و خلاقیت جامعه‌ی هدف خود کمک می‌کند؟

۸. آیا برنامه‌ریزی جامع آموزش و اشتغال منابع انسانی ماهر و متخصص مورد نیاز کشور، صورت گرفته است و تربیت نیروی انسانی در آموزش و پرورش و آموزش عالی، بر اساس این برنامه‌ی جامع صورت گرفته یا می‌گیرد؟

۹. آیا در شرایط حاضر، کارکردهای اجتماعی از نظام آموزشی با سیاست‌گذاری‌های فرهنگ عمومی متناسب است؟

۱۰. آیا بین سطوح متفاوت نظام آموزشی از کودکان تا دانشگاه و مراکز غیررسمی برنامه‌های آموزشی اعم از دستگاه‌های آموزشی و غیرآموزشی در بخش‌های عمومی و خصوصی، هماهنگی وجود دارد؟ تا چه حد نظام آموزشی